Reborn as My Love Rival's Wife

Myanimes.ir

@myAnimes

مترجم: moty

"فصل ۷"

پس از تموم کردن غذای سفارشی، سوجیان به اتاقش بازگشت. کامپیوتر رو روشن کرد و برای مدتی در اینترنت به گشت و گذار پرداخت. هیچ چیز جالبی نبود پس سوجیان شروع کرد تا دنبال لباسی برای بعد از حموم بگرده.

جارختی سوجیان به همون منظمیه کامپیوترش بود اما وقتی سوجیان با توده ای از لباس های زنونه رنگارنگ رو به رو شد، فقط باعث شد که سردرد بزرگی بگیره. بعد از تامل کردن بروی چندین ست از خرگوش های چاپ شده یا پیرژامه ی گلدوزی شده ی هلو کیتی ، سوجیان هنوز حس می کرد که نمی تونه با این سبک بچه گانه سروکار داشته باشه و فورا تیشرت سفیدی پوشید تا بعدا باهاش بخوابه.

اتاق آن ییزه حمام اختصاصی خودش رو داشت پس سوجیان به راحتی حمام بیرون رو استفاده می کرد. این بیشتر باعث ارامشش میشد. سوجیان تمام لباس هاش رو دراورد. تصویر بدنش به وضوح در اینه ی بزرگ بالای پیشخوان حمام منعکس میشد.

این اولین باز بود که سوجیان به وضوح می دید که در حال حاضر چه شکلی شده. باید اقرار می کرد که سو جیان دختر بدن محشری داره. او سینه های بزرگی داشت، اما نه بیش از حد بزرگ و که شکل زیبایی داشتند. دور کمرش کوچیک بود، حداکثر نوزده اینچ دورکمرش بود، پاهای بلند و صافی داشت. همچنین پوستش خیلی سفید بود. از بالا تا پایین همه چیز درست بود، لاغر بود اما لاغرمردنی نبود. با اون صورت بانمک زیباش، قطعا جزو دخترای باکلاس شمرده میشد.

سوجیان فکر کرد: اه، این از اون دختراست که من همیشه ارزوش رو داشتم.

خیلی بد بود که خدایان اینقدر مهربون بودند و ارزوش رو براورده کرده بودند. فقط ارزوی براورده شده یکم از حدش فراتر رفته بود.

سوجیان نمی تونست جلوی تحسین کردن خودش رو بگیره هنگامی که پیچ و تاب می خورد. حسش بین احساس غرور و حس از دست دادن در حال تغییر بود.

به محض اینکه داشت خودش رو تحسین می کرد، ناگهان فهمید، که سوجیان دختر بدن و صورت عالی ای داره، چی کار می تونه بکنه اگر آن ییزه شروع به دوست داشتنش بعد از زندگی زیر یه سقف به مدت یه سال بکنه؟ اگه این اتفاق بیوفته، ممکنه که این یارو به فامیلی آن اجازه ی طلاق نده؟

نگرانی سوجیان بعد از فکر کردن به این شروع شد، برای دوتاشون خیلی اسون نیست که ازدواج قلابی داشته باشند. براش سخت بود که یه تاریخ برای آزاد شدن داشته باشه. این چیزهای وحشتناک مجاز نبودند که اتفاق بیوفتند!

از این رو، سوجیان دوش چالش برانگیزش رو تموم کرد و لباس پوشید بعد به سمت اتاق آن ییزه رفت و در زد.

وقتی که در باز شد، اولین چیزی که سوجیان دید سینه ی لخت آن ییزه بود.

سوجیان: "....."

آن ییزه اشکارا تازه دوش گرفتنش رو تموم کرده بود. هیچ چیزی تنش نبود به غیر از حوله ای که دور کمرش پیچیده بود. آن ییزه داشت سر خیسش رو که آب از اون میچکید رو با حوله خشک می کرد تا به فردی که مقابلش ایستاده بود نگاه کنه. سوجیان موهای خیس بلندش که ازش اب می چکید رو با پارچه ای پوشونده بود، که فقط مقداری اشفته به نظر می رسید. هیچی تنش نبود به غیر از یه تی شرت سفید که پیش از این کمی به خاطر موهاش خیس شده بود. هیکل لاغر اندام و ظریفش اندکی از زیر تی شرتش معلوم بود. نیازی نبود که خیلی دقیق نگاه کنه تا به وضوح تشخیص بده که سوتین نپوشیده.

نور کمرنگی درون چشمان آن ییزه روشن شد و با این حال به طور خفیفی اخم کرد: "چی شده؟"

طبیعتا سوجیان از این تصویر مسئله دار بی خبر بود. در این لحظه تمام سرش پر بود از حسادتی که به بدن لخت آن ییزه داشت. تو روحت! اه! من وقتی که آن ییزه لباس تنش بود نمی تونستم تشخیص بدم، چرا این اتفاق باید وقتی بیوفته که لباس تنش نیست، بدنش واقعا تحسین برانگیزه! اون عضله های دوسر بازو، اون عضلات سینه! آن عضلات شکمی هشت تیکه! همین که یه همچین صورتی داشت کافیش بود، با این حال یه همچین بدن محشری هم بهش داده شده. اون تنها کسی بود که هرچیز خوبی رو گرفته! خدایا! چه بی انصافی!

نگاه سوجیان مسیری که قطرات آب از موهای آن ییزه سر می خوردند رو دنبال کرد، تمام مسیراز گردنش به سمت پایین، سینه اش، و بعد شکمش، نگاه خیره ی تشنه به خونش پر بود از رشک، حسد، و نفرت به خاطر بدن محشری که حریفش داشت.

با این حال وقتی که آن ییزه تمام این ها رو دید، نظر متفاوتی داشت. او دختر بچه ای رو دید که رو به روش ایستاده و با چشمانی که گشاد شده به بدنش خیره شده. نگاهش به سمت جنوب پیچ و تاب می خورد و بالاخره روی شکمش متوقف شد. تا زمانی که صورت کوچیکش به اهستگی قرمز شد.

بعد از باهم زندگی کردن برای مدت طولانی زیر یک سقف ، این اولین بار بود که آن ییزه تو نفس کشیدن مشکل پیدا کرده بود.

در نتیجه، صداش فاقد خونسردی همیشگی بود و کمی ملایمت قابل تشخیصی رو به همراه داشت. " جیان جیان"

سوجیان حقیقتا می خواست که این اسم کوچیک رو رد کنه، اما وقتی که فکر کرد که باید طوری در جلوی دیگران نقش بازی کنند که انگار عمیقا عاشقند، حس کرد که این ممکنه بد بشه اگه انها به این کارعادت نکنند و تصادفا از زبونشون در بره. علاوه بر این، جیان جیان خیلی بهتر از همسر یا همسرم بود، بنابراین تمام تلاشش رو کرد تا فوران موهایی که به تنش سیخ میشدند رو تحمل کنه. سوجیان بالا رو نگاه کرد، طوری که داشت در سکوت آن ییزه رو مسخره می کرد که ؛ چرا آن ییزه باید اینقدر شبیه شاهزاده ها باشه؟ او گفت: "من یه چیزی رو باید بهت بگم!"

"بگو"

سوجیان مستقیم به آن ییزه نگاه کرد: "من فکر کردم که، ما تو ازدواج قراردادی هستیم و قصدمون اینه که جدا بشیم. نباید به همدیگه قول بدیم که قطعا عاشق همدیگه نمیشیم؟"

آن ییزه فورا جواب نداد.

سوجیان تو قلبش فریاد کشید؛ نگاه کن! نگاه کن! این یارو واقعا ادم خوبی نیست؛ خوشبختانه من این رو زود فهمیدم از همون ابتدا جلوش رو گرفتم.....

"من عاشق تو نمیشم."

سوجیان خشکش زد.

آن ییزه به ارومی اضافه کرد :"پس راحت باش"

لعنت بهش! این حقیقتا همون جوابی بود که می خواستم، اما چرا وقتی آن ییزه بیانش می کنه حال من رو بد میشه!؟

سوجیان با عصبانیت زیاد گفت: "بهتره یادت بمونه چی گفتی!"

آن ییزه تصدیق کرد: "باشه"

سوجیان به طور عجیب و غریبی بداخلاق شده بود. به هر حال اون پیش از این جوابی رو که می خواست دریافت کرده بود. سوجیان نمی خواست این دور و بر بمونه و بیشتر ناراحت بشه، پس بیشتر از این حرف نزد، فقط برگشت و روی یک پا دور شد.

"اوچ، اه"

سوجیان حتی دوقدم هم لی لی نرفته بود قبل از اینکه تلو تلو بخوره وبه ترتیب شسته و رفته ای روی زمین بیوفته.

آن ییزه با عجله به طرفش دوید تا کمکش کنه بلند شه. "جاییت به خاطر افتادن صدمه دیده؟"

لعنت به روحت، من خیلی ناراحت کننده فریاد زدم، مگه ممکنه که از این افتادن صدمه ندیده باشم؟ سوجیان با عصبانیت به آن ییزه چشم غره رفت. متاسفانه، پاسخ فیزیولوژِی با اشک ریختنش، کاملا عصبانیتش رو در چشماش پوشوند.در چشمان آن ییزه، فقط به بیچارگی شبیه بود. " درد می کنه...."

آن ییزه با ملایمت به روی کاناپه حملش کرد. " بزار ببینم. کجات درد می کنه؟"

سوجیان با کمی دلواپسی به پاش که قبلا صدمه ندیده بود اشاره کرد.اون پیش از این یه پای شکسته داشت، این یکی پاش بهتره که نشکسته باشه، وگرنه، دیگه نمی تونه دور و اطراف لی لی بره و فقط قادره که به همه جا قل بخوره.

آن ییزه زانوی کبود شده ی سوجیان رو نگه داشت و با دقت بازرسیش کرد؛ "نباید خیلی بد باشه،بهتر میشه اگه ما روش کمی پماد بزاریم."

بعد از اینکه صحبتش تموم شد ایستاد.

سوجیان روی کاناپه با پاهای لخت نشست، و نگاهش کرد که جعبه ی کمک های اولیه رو گرفته و پماد رو بیرون میاره و روی پاش بکار می بره.

"آییی..."

" چند لحظه تحمل کن، بعد از اینکه پماد رو به کار ببرم دیگه درد نمی کنه."

سوجیان از روی فرمانبرداری ساکت موند. هنگامی که آن ییزه نیمه دولا شده با دقت پماد دارویی رو استفاده کرد نگاهش می کرد ، و با احساسات مختلفی پر شده بود.

احساس کرد که از زمانی که فهمیده با آن ییزه در ازدواج جعلی قرار داره، به نظر می رسید که این رقیب عشقی لعنتی یه جورایی کمتر..... مایه ی نفرتش شده.

"ان... ییزه"

آن ییزه بالا رو نگاه کرد.

سوجیان سرش رو به طرف دیگه چرخوند و نگاهش نکرد. " مت——تشکرم"

آن ییزه به صورتش که قرمز شده بود ومژه های بلند لرزانش نگاه کرد. برای مدتی خاموش باقی موند قبل از اینکه بگه: "من به اتاقت برت میگردونم."

"هاه؟!" سوجیان خسته و کوفته بود، بعد ناگهان حس کرد بدنش سبک تر شده. او در این لحظه از طرف آن ییزه بالا برده شده و به صورت افقی حمل می شد.

چرا همش مثل پرنسس ها یا یه همچین چیزی حملش می کرد؟ سوجیان می دونست که جفت پاهاش صدمه دیدن و نمی تونه لی لی بره، پس الان فقط می تونست به آن ییزه تکیه

کنه.این حس کاملا تحقیر امیز بود. نتونست جلوی خودش رو برای پوشوندن صورتش برای پنهان کردن احساسش بگیره.

بنابراین، آن ییزه حس کرد که که صورت داغ کوچیکی در سینه ی لختش فرو میره.

قیافه ی آن ییزه بی اختیار تیره شد. او سوجیان رو به داخل اتاقش حمل کرد و روی تخت گذاشتش. نگاهش به فردی افتاد، که به خاطر تغییر مکان شورت سفیدش رو به نمایش گذاشته بود، اما حتی یه ذره هم چکش نمی کرد. آن ییزه کمی نگاهش رو چرخوند و گفت: "من دارم میرم."

سوجیان هنوز به خاطر حمل (بغل) پرنسسی احساس خجالت می کرد، پس آن ییزه صدای کم خجالت زده اش رو شنید: "اهم"

آن ییزه کمی صبر کرد و بعد برگشت و رفت.

.....

بعد از اینکه آن ییزه رفت، سوجیان روی تخت دراز کشید. به حد مرگ حوصله اش سر رفته بود. برای مدتی فکر کرد، بعد تصمیم گرفت به اهستگی حرکت کنه و با کلی سختی تونست که کامپیوتر رو برداره و انلاین شه.

فقط داشت فروم ها رو می گشت وقتی که ناگهانی پستی راجع به تغییر جنسیت مردم دید. سوجیان فورا خشکش زد.

درسته! هرچند که تبدیل به یه زن شده بود، می تونست از طریق تغییر جنسیت دوباره مرد بشه!

پس، سوجیان با شور و هیجان شروع به تحقیق درباره همه ی اطلاعات وابسته اش کرد.

برای مدتی گشت، بعد شور و شوقش به ارومی کم شد.

گذشته از همه ی اینها، از دید این بدن، تغییر جنسیت موضوع خیلی ساده ای نبود. البته، چیزی که بیشترین اهمیت رو داشت این بود که این بدن متعلق به خودش نبود. اون نمی دونست که سوجیان دختر واقعا مرده یا مثل اون تو بدن کس دیگه ای دوباره متولد شده. از اونجایی که بدن سوجیان دختر رو اشغال کرده بود و ازش استفاده می کرد و خوشبختانه می تونست به زندگی ادامه بده، اون باید قدر این بدن رو به خاطر سوجیان دخترمی دونست و نباید از بین میبردش.

علاوه بر اینکه، سوجیان دختر دوستان و خانواده ای داشت. بلکه باید اونها رو هم در نظر می گرفت.

سوجیان نفس عمیقی کشید، کامپیوتر رو خاموش کرد و دوباره روی تخت دراز کشید.

طوری به نظر می رسید که الان هیچ شانسی حتی برای دوباره مرد شدن نداره.

بنابراین، لازم بود که با واقعیت روبه رو بشه.

از امروز به بعد، فقط می تونست به عنوان یک زن به زندگی ادامه بده.

از این لحظه به بعد،او دیگه سوجیان مرد نبود.

از این لحظه به بعد، سوجیان دختر هم نبود.